

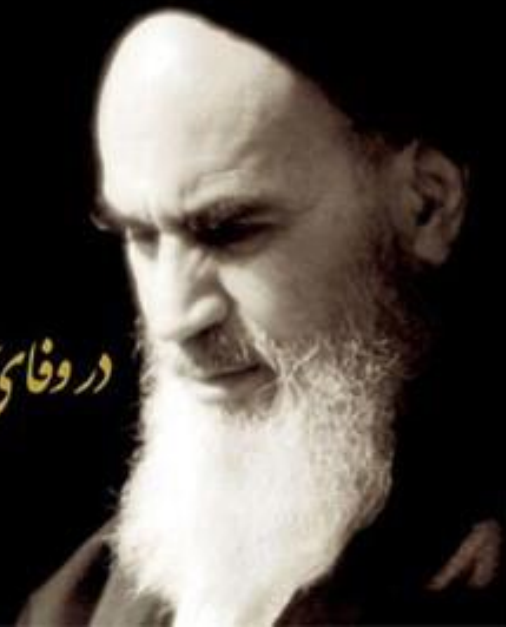


برگی از یک نوشته

(فرازهایی از حدیث چهاردهم)

آنچه پیش روی دارید گزیده ای است از مباحث عرفانی اخلاقی امام خمینی (ره) که چونان شاخسار پرشکوف های است از باغ بینهایت روح و جان عارض عاشق و سالک، تا از یاد نبریم که در فراسوی هیاهوی زندگی و در پشت دیوارهای مسابقه زیستن و بودن و در لابلائی سطور نوشته های آن قافله سالار سفر کرده، دنیایی است روشنتر از چشمه خورشید، حقایقی است زلالتر از آب، چمنزاری است سبزتر از ملکوت و جهانی است به وسعت عرفان و به شامه نوازی عطر مست کننده عشق. بهترین درودهای ما نثار روح پرفروش امام خمینی(ره)، معمار بزرگ انقلاب اسلامی و راهگشای تلاشگران راستی و رستگاری باد.

دروغای عشق تو مشهور خوبانم چون مع



همانا نیست بنده مؤمنی مگر در دل او دو نور است: نور ترس و نور امید، اگر کشیده شود این، افزون نشود بر این، و اگر کشیده شود این، افزون نیاید بر این.

شرح جوهری ⁽³⁹¹⁾ در صحاح گوید که گویا اعاجیب جمع اعجوبه است، چنانچه احادیث جمع احدوثة است. و بعضی گویند که اعجوبه چیزی است که نیکویی یا زشتی آن به شگفت آورد. و در این حدیث مراد اول است. و چنین نماید که آن در اصل مختص به چیزی باشد که حسنش شگفت آورد، گرچه در استعمال تطفلا در اعم مستعمل شود.

و بر برخلاف عقوق است و فلان. بیر خالقه. یعنی اطاعت می کند او را. چنانچه جوهری تصریح کرده و ثقلان جن و انس است.

و این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه خوف و رجا هر دو باید به مرتبه کمال باشد، و یأس از رحمت و ایمنی از مکر بکلی ممنوع است، چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت کند، ⁽³⁹²⁾ و کتاب کریم تنصیص بر آن فرماید ⁽³⁹³⁾. و دیگر آنکه باید هیچیک بر دیگری رجحان نداشته باشد. و ما انشاءالله در ضمن چند فصل بیان آن و دیگر مناسبات حدیث شریف را می نمایم.

بسندی المتصل الی محمد بن یعقوب، ثقة الاسلام و عماد المسلمین، عن عدة من اصحابنا، عن احمد بن محمد، عن علی بن حدید، عن منصور بن یونس، عن الحارث بن المغیره، عو اءبیه، عن اءبی عبدالله، علیه السلام، قال قلت له: ما (کان) فی وصیة لقمان؟ قال: کان فیها الاعاجیب، و کان اعجب ما کان فیها ان قال لابنه: خف الله عزوجل خيفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک، و ارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلین لرحمک. ثم قال اءبو عبدالله، علیه السلام، کان اءبی یقول: انه لیس من عبد مؤت الا و فی قلبه نوران: نور رجاء، لو وزن هذا لم یزد علی هذا، و لو وزن هذا لم یزد علی هذا ⁽³⁹⁰⁾.

ترجمه:

راوی گوید: گفتم به حضرت صادق، علیه السلام، چه چیز بود وصیت لقمان. گفت: بود در آنها شگفتها. و عجبتر چیزی که بود در آن این بود که گفت مر پسر خویش را: بتترس خدای عزوجل را ترسیدنی که اگر آورده باشی به طاعت جن و انس، هر آینه عذاب کند تو را، و امیدوار باش خداوند را امید که اگر آورده باشی او را به گناههای جن و انس، هر آینه بیامرزد ترا. پس از آن گفت حضرت صادق، علیه السلام، بود پدرم که می گفت:



فصل، در بیان انسان عارف را دو نظر است

بدان که انسان عارف به حقایق و مطلع از نسبت بین ممکن و واجب جل (و) علا دارای دو نظر است: یکی نظر به نقصان ذاتی خود و جمیع ممکنات و سیه رویی کائنات، که در این نظر علما یا عینا بیاید که سرتاپای ممکن در ذل و فقر و در بحر ظلمانی امکان و فقر و احتیاج فرو رفته ازلا و ابداء و به هیچ وجه از خود چیزی ندارد و ناچیز صرف و بی آبرویی محض و ناقص عل الاطلاق است، بلکه این تعبیرات نیز در حق او درست نیاید و از تنگی تعبیر است و ضیق مجال سخن، و الا نقص و فقر و احتیاج فرع شئییت است و برای جمیع ممکنات و کافه خلایق از خود چیزی نیست. در این نظر اگر تمام عبادات و اطاعات و عوارف و معارف را در محضر قدس ربوبیت برد، جز سر افکنده و خجالت و ذلت و خوف چاره ای ندارد. چه اطاعت و عبادتی؟ فرماید: ما اءصابک من حسنۃ فمن الله و ما اءصابک من سیئۃ فمن نفسک. ⁽³⁹⁴⁾ چنانچه در مقام اول فرماید: قل کل من عندالله ⁽³⁹⁵⁾.

قول پیر راجع به مقام دوم و قول خود قائل راجع به مقام اول است. پس، در این نظر خوف و حزن و خجالت و سر افکنده انسان را فرا گیرد. و دیگر نظر به کمال واجب و بسط بساط رحمت و سعه عنایت لطف او. می بیند این همه بساط نعمت و رحمتهای گوناگون، که احاطه بر آن از حوصله حصر و تحدید خارج است، بی سابقه استعداد و قابلیت است، ابواب الطاف و بخشش را به روی بندگان گشوده است بی استحقاق، نعم او ابتدایی و غیر مسبوق سؤ ال است، چنانچه حضرت سیدالسادین، زین العابدین، علیه السلام، در ادعیه صحیفه و غیر آن مکرر اشاره فرموده اند بدین معنی، ⁽³⁹⁷⁾ پس رجاء او قوت گیرد و امیدوار به رحمت حق گردد. کریمی که کرامتهای او به محض عنایت و رحمت است، و مالک الملوک که بی سابقه سؤ ال و استعداد به ما عنایتی فرموده که تمام عقول از علم به شمه ای از آن عاجز و قاصر است، و عصیان اهل معصیت به مملکت وسیع او خللی وارد نکند و طاعت اهل طاعت در آن افزونی نیابد، بلکه هدایت آن ذات مقدس طرق طاعت را، و منع آن ذات اقدس از عصیان، برای عنایات کریمانه و بسط رحمت و نعمت است، و برای رسیدن به مقامات کمال و مدارج کمالیه و تنزیه از نقص و زشتی و تشوه است. پس، اگر برویم در درگاه عز و جلالش و پیشگاه رحمت و عنایتش و عرض کنیم بارالها، ما را لباس هستی پوشانیدی و تمام وسایل حیات و راحت ما را فوق ادراک مدرکین فراهم فرمودی و تمام طرق هدایت را به ما نمودی، تمام این عنایات برای صلاح خود ما و بسط رحمت و نعمت بود، اکنون ما در دار کرامت تو و در پیشگاه عز و سلطنت تو آمدیم با ذنوب ثقلین، در صورتی که ذنوب مذنبین در دستگاه تو نقصانی وارد نکرده و بر مملکت تو خللی وارد نیآورده، با یک مشت خاک که در پیشگاه عظمت تو به چیزی و موجودی حساب نشود چه می کنی جز رحمت و عنایت؟ آیا از درگاه تو جز امید رحمت چیز دیگر متوقع است؟

پس، انسان همیشه باید بین این دو نظر متردد باشد: نه نظر از نقص خود و تقصیر و قصور از قیام به عبودیت ببندد، و نه نظر از سعه رحمت و احاطه عنایت و شمول نعمت و الطاف حق جل جلاله بپوشد.

فصل، در قصور ممکن از قیام به عبادت مق

بدان ای عزیز که از برای خوف و رجا مراتب و درجاتی است حسب حالات بندگان و مراتب معرفت آنها، چنانچه خوف عامه از عذاب است، و خوف خاصه از عتاب، و خوف اخص خواص از احتجاب است. و ما اکنون در صدد شرح آن نیستیم، و آنچه راجع به مطلب سابق است با بیانی دیگر ذکر می نماییم.

پس، بدان که حق تعالی را احدی از مخلوق نتواند بسزا عبادت کند، زیرا که عبادت ثنای مقام آن ذات مقدس است، و ثنای هر کسی فرع معرفت به اوست، و چون دست آمال بندگان از عز جلال معرفت ذات او به حقیقت کوتاه است، پس به ثنای جمال و جلال او نیز نتواند قیام کرد، چنانچه اشرف خلایق و اعرف موجودات به مقام ربوبیت اعتراف به قصور فرماید و عرض کند: ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک. ⁽³⁹⁸⁾ و جمله دوم به منزله تعلیل است برای جمله اول. و قال: اءنت کما اءثنت علی نفسک. ⁽³⁹⁹⁾ پس، قصور ذاتی حق ممکن است، و علو ذاتی مخصوص ذات کبریایی جل جلاله.

و چون دست بندگان از ثنا و عبادت ذات مقدس کوتاه بود و بدون معرفت و عبودیت حق هیچیک از بندگان به مقامات کمالیه و مدارج اخرویه نرسند - چنانچه در محل خود پیش علمای آخرت مبرهن است، و عامه از آن غفلت دارند و مدارج اخرویه را جزاف یا شبهه جزاف دانند، تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا - حق تعالی به لطف شامل و رحمت واسعه خود بآبایی از رحمت و دری از عنایت به روی آنها باز کرد، به تعلیمات غیبیه و وحی و الهام به توسط ملائکه و انبیا - و آن باب عبادت و معرفت است - طرق عبادت خود را بر بندگان آموخت و راهی از معارف بر آنها گشود تا رفع نقصان خویش حتی الامکان بنمایند و تحصیل کمال ممکن بکنند، و از پرتو نور بندگی هدایت شوند به عالم کرامت حق و به روح و ریحان و جنت نعیم، بلکه به رضوان الله اکبر رسند. پس، فتح باب عبادت و عبودیت یکی از نعمتهای بزرگی است که تمام موجودات رهین آن نعمت اند و شکر آن نعمت را نتوانند کنند، بلکه هر شکرى فتح باب کرامتی است که از شکر آن نیز عاجزند.

انسان همیشه باید بین این دو نظر متردد باشد: نه نظر از نقص خود و تقصیر و قصور از قیام به عبودیت ببندد، و نه نظر از سعه رحمت و احاطه عنایت و شمول نعمت و الطاف حق جل جلاله بپوشد



فصل، در فرق بین رجا و غرور است

ولی ای عزیز ملتفت باش که رجا را از غرور تمیز دهی. ممکن است اهل غرور باشی و گمان کنی اهل رجا هستی. و تمیز آن از مبادی آن سهل است: ببین این حالتی که در تو پیدا شده و بدان خود را راجی می دانی از تهاون به اوامر حق و کوچک شمردن حق و اوامر او پیدا شده، یا از اعتقاد به سعه رحمت و عظمت آن ذات مقدس؟ و اگر تمیز آن نیز مشکل است، از آثار می توان تمیز داد: اگر عظمت حق در دل باشد و قلب مؤ من به احاطه رحمت و عطای رحمت و عطای آن ذات مقدس باشد، قیام به اطاعت و عبودیت می کند، چون تعظیم و عبادت عظیم و منعم از فطریات است و تخلف ناپذیر است، پس اگر با قیام به وظایف عبودیت وجد و جهد در طاعت و عبادت، اعتماد به اعمال خود نداشته باشی و آنها را به چیزی نشمیری و امید به رحمت حق و فضل و عطای او داشته باشی و خود را به واسطه اعمال خود مستوجب هر ذم و لوم و سخط و غضب بدانی و تکیه گاه تو رحمت وجود جواد علی الاطلاق باشد، دارای مقام رجا هستی، و شکر خدای تبارک و تعالی کن و از ذات مقدس بخواه که آن را در قلب تو محکم کند و مقام بالاتر از آن را به تو عنایت فرماید. و اگر خدای نخواستہ متهاون به اوامر حق بودی و بی اهمیت و ناچیز شمردی فرموده های ذات اقدس را، بدان که آن غرور است که در دل تو پیدا شده از مکائد شیطان و نفس اماره تو. اگر ایمان به سعه رحمت و عظمت داشتی، اثری از آن نمایان بود در تو. مدعی که عملش مخالف با دعوائش باشد خود مکتب خود است. شاهد بر این کلام در احادیث معتبره بسیار است:

راوی گوید: گفتم به حضرت صادق، علیه السلام، یک دسته از مردم اند که بجای می آورند معصیتها را و گویند ما امیدواریم و همیشه چنین هستند تا بیاید آنها را مرگ. فرمود: آنها قومی هستند مایل شده اند از اعتدال به آرزوهای بیجا. دروغ همی گویند، راجی نیستند. همان کسی که امید داشته باشد چیزی را، طلب نماید، و کسی که ترسناک باشد از چیزی، فرار کند از آن. و قریب به این مضمون روایت دیگر است در کافی شریف:

و باسناده عن الحسين بن ابي سارة قال سمعت ابا عبد الله، عليه السلام، يقول، لا يكون المؤمن من مؤ منا حتى يكون خائفا راجيا. و لا يكون خائفا راجيا حتى يكون عاملا لما يخاف ويرجو (410).

راوی گوید: شنیدم حضرت صادق، علیه السلام، می فرمود: نمی باشد مؤ من مؤ من مگر آنکه ترسناک و امیدوار باشد. و نمی باشد ترسناک و امیدوار تا اینکه به جا آورد آنچه را که می ترسد و امیدوار است. و بعضیها گفته اند مثل کسی که عمل نکند و انتظار و رجا داشته باشد، مثل کسی است که بی مهیا کردن اسباب به امید مسبب نشیند (411). مثل زارعی که یا بدون افشاندن تخم یا بی مراقبت نمودن از زمین و آبیاری نمودن و بدون رفع موانع بنشیند به انتظار زراعت. این را نتوان گفت رجا دارد، بلکه حقم دارد و ابله است.

و مثل کسی که اصلاح اخلاق نکرده یا از معاصی اجتناب نکرده اعمالی کند، مثل کسی است که بذر را در شوره زار کشت کند، البته چنین زری نتیجه مطلوبه ندهد.

پس، اگر انسان علم به این مشرب پیدا کرد و قلبش از آن مطلع گردید، معترف به تقصیر شود، و اگر عبادت جن و انس و ملائکه مقربین را در درگاه حق جل و علا برد باز خائف باشد و مقصر باشد. و نیز بندگان عارف حق و اولیاء خاص او، که از سر قدر دری بروی آنها باز شده و دل آنها به نور معرفت روشن گردیده، قلبشان به طوری از خوف لرزان و دلشان متزلزل است که اگر تمام کمالات به آنها روی آورد و مفتاح همه معارف به دست آنها داده شود و قلوب آنها از تجلیات مالمال گردد، ذره ای خوف آنها کم نگردد و تزلزل آنها تخفیف پیدا نکند. چنانچه یکی از آنها گوید: همه از آخر کار ترسند و من از اول می ترسم. (400) سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله. پناه می برم به خدای تعالی. خدا می داند باید قلب انسان از این کلام پاره پاره شود و دل انسان از خوف ذوب شود و سر به بیابان گذارد. چه قدر انسان غافل است!

و دیگر آنکه ما پیش از این ذکر کردیم، در شرح یکی از احادیث، (401) که تمام عبادات و اطاعات ما برای تحصیل اغراض خویش و محرک ما حب نفس است، و فی الحقیقه زهد دنیا برای آخرت است، و آن مثل زهد دنیا برای دنیا است پیش احرار، پس، اگر عبادت ثقلین را در محضر قدس ربوبیت ببریم، جز بعد از ساخت مقدس چیز دیگر استحقاق نداریم. حق تبارک و تعالی ما را دعوت فرموده به مقام قرب خود و بارگاه انس خود و خلقتک لاجلی (402) فرموده و غایت خلقت را معرفت به خود قرار داده و طرق معارف و راه عبودیت را به ماها نشان داده، با این وصف ما به تعمیر بطن و فرج و شکم به چیز دیگر مشغول نیستیم و جز خودخواهی و خودپسندی مقصد دیگری نداریم.

پس، ای انسان بیچاره که عبادات و مناسک تو بعد از ساخت قدس آورد و مستحق عتاب و عقاب کند، به چه اعتماد داری؟ و چرا خوف از شدت باءس حق تو را بی آرام نکرده و دل تو را خون ننموده. آیا تکیه گاهی داری؟ آیا به اعمال خود وثوق و اطمینان داری؟ اگر چنین است وای به حال تو معرفت به حال خود و مالک الملوک! و اگر اعتماد به فضل حق و رجاء به سعه رحمت و شمول عنایت ذات مقدس داری، بسیار بجا و به محل وثیقی اعتماد کردی و به پناهگاه محکمی پناه بردی.

خداوندا، بارالها، ما دستمان از همه چیز کوتاه و خود می دانیم که ناقص و ناچیزیم و لایق درگاه تو و فراخور بارگاه قدس تو چیزی نداریم، سر تا پا نقص و عیب و ظاهر و باطن ما به لوث معاصی و مهلکات و موبقات آغشته است، ما چه هستیم که اظهار ثنای تو کنیم! جایی که اولیا تو گویند: افسلسانی هذا الکال اءشکرک (403) و عجز و ضعف و قصور خود را اعلان کنند، ما اهل معصیت و محجوبین از ساحت کبریا چه بگوییم. جز آنکه با لقلقه لسان عرض کنیم رجاء ما به مراحم تو است و امید و ثقه ما به فضل و مغفرت تو است و به جود و کرم آن ذات مقدس است.

و نیز از اسباب خوف تفکر در شدت باءس حق و دقت سلوک راه آخرت، و خطرات متوجه بر انسان در ایام حیات و در حین موت، و سختیهای برزخ و قیامت، و مناقشات در حساب و میزان است، چنانچه ملاحظه آیات و اخباری که وعده های حق تعالی را شامل است رجاء کامل آورد.



خوف از فضایل نفسانیه و کمالات عقلیه نیست در دار آخرت، و فقط آن در دار دنیا، که دار عمل است، از امور نافعه است برای فعل عبادات و ترک معاصی و بعد از فروغ از دنیا فایده ای ندارد

و بعضی گفته اند در بعضی اوقات خوف برای انسان نافعتر است، مثل حال صحت و سلامت، تا انسان در کسب کمال و عمل صالح کوشد. و در بعضی حالات رجا بهتر است، مثل حال پیدایش امارات موت، تا انسان ملاقات کند حق را با حالتی که محبوبتر است پیش او (416). و این سخن مطابق گفته های سابق و احادیث مذکوره درست نیاید، زیرا که رجا محبوب نیز باعث بر عمل و کسب آخرت است، و خوف از حق همیشه محبوب و منافات با رجا و ائق ندارد.

و بعضی گفته اند خوف از فضایل نفسانیه و کمالات عقلیه نیست در دار آخرت، و فقط آن در دار دنیا، که دار عمل است، از امور نافع است برای فعل عبادات و ترک معاصی و بعد از خروج از دنیا فایده ای ندارد، به خلاف رجا که منقطع نشود و در دار آخرت نیز باقی است، زیرا که بنده هر چه از رحمت خدا بیشتر نایل شود، طمعش به فضل حق افزون گردد، زیرا که خزاین رحمت و جود حق تنهای ندارد. پس، خوف منقطع شود و رجا باقی ماند (417).

محدث محقق، مجلسی، (418) رحمه الله، فرماید که حق این است که بنده مادامی که در دار تکلیف است، لابد است از خوف و رجا، و بعد از مشاهده امور آخرت، یکی از آنها لابد بر دیگری رجحان پیدا می کند (419).

نویسنده گوید آنچه ذکر کردند از غلبه خوف و رجا در عالم آخرت مطابق آنچه ذکر شد در معنی رجا درست نیاید. و بر فرض صحت، راجع به متوسطین است که خوف و رجا آنها راجع به ثواب و عقاب است. و اما حال خواص و اولیا غیر از آن است که ذکر کرده اند، زیرا که خوف و رجایی که (از) مشاهده عظمت و جلال و تجلی اسماء لطف و جمال در قلب حاصل شود به معاینه امور آخرت زایل نشود و رجحان بر یکدیگر پیدا نکند، بلکه آثار جلال و عظمت و تجلیات جمال و لطف در عالم آخرت بیشتر است، و خوف حاصل از عظمت حق از لذایذ روحانیه است و منافات با آیه کریمه «لا اله الا الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» (420) ندارد. چنانچه با تامل معلوم شود. و آنچه از آن قائل نقل شد که خوف از فضائل نفسانیه نیست، خوف از جلال و عظمت نیست، زیرا که آن کمال است و از کاملین مکملین از غیر آنها بیشتر است. والحمد لله علی جماله و جلاله و الصلاة علی محمد و آله

پس رجا محبوب و مستحسن است که انسان تمام اسبابی که تحت تصرف اوست و حق تعالی به عنایت کامله خود به او قدرت عنایت کرده و هدایت به طرق صلاح و فساد فرموده و امر به تهیه آنها نموده ایجاد کند، پس از آن به انتظار و امید آن باشد که حق تعالی به عنایات سابقه خود اسبابی که در تحت اختیار او نیست فراهم فرماید و رفع موانع و مفسدات را بنماید.

پس، بنده اگر زمین دل را از خارهای اخلاق فاسده و سنگ و شوره های معاصی پاک نمود و بذر اعمال را در او کشت و به آب صافی علم نافع و ایمان خالص آن را آبیاری کرد و از مفسدات و موانع، مثل عجب و ریا و امثال آنها که به منزله علفهایی است که مانع از سبز شدن زراعت است، خالص نمود، پس از آن به انتظار فضل خدا نشست که حق تعالی او را ثابت نگه دارد و عاقبت او را ختم به خیر فرماید، این رجا مستحسن است چنانچه حق تعالی فرماید: ان الذین آمنوا والذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجعون رحمت الله (412) آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و جهاد در راه خدا نمودند، آنها امیدوار رحمت خداوندند.

فصل، در لمیت موازنه خوف و رجا

در ذیل این حدیث شریف مذکور است که خوف و رجا نباید یکی بر دیگری رجحان داشته باشد. چنانچه در مرسله ابن ابی عمیر از حضرت صادق علیه السلام، نیز به همین مضمون وارد است. (413) و انسان وقتی که کمال نقص خود را از قیام به عبودیت ملاحظه کرد و دقت و ضیق راه آخرت را تفکر نمود، خوف در او حادث شود به اعلی درجه. و وقتی ملاحظه ذنوب خود را نمود تفکر در حال مردمی کرد که عاقبت امر بی ایمان و عمل صالح از دنیا رفتند و حالشان با اینکه در اول امر خوب بود منجر به بدی شد و مبتلا به سوء عاقبت شدند، در او خوف شدید شود. در حدیث شریف کافی از حضرت صادق، علیه السلام، نقل کند:

قال: المؤمن بین مخافتین: ذنب قد مضی لا یدری ما صنع الله فیه، و عمر قد بقی لا یدری ما یکتسب فیه من المھالك. فهو لا یصبح الا خائفا و لا یصلح الا الخوف. (414)

فرماید حضرت صادق، علیه السلام، که مؤمن بین دو خوف است: گناهی که همانا گذشته و نداند چه معامله کند خداوند در آن، و عمری که باقی مانده و نداند چه کسب می کند در آن از مهلکه ها. پس او صبح نکند مگر ترسناک، و اصلاح نکند او را مگر ترس.

و در خطبه رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، که در حدیث کافی از جناب صادق، علیه السلام، نقل می نماید، به همین مضمون وارد است. (415) بالجمله، خود در کمال نقص و تقصیر، و حق در کمال عظمت و جلال و سعه رحمت و عطاست. و عبد در بین این دو نظر همیشه در حد اعتراف خوف و رجاست. و چون اسماء جلالیه و جمالیه به یک سان در قلب سالک جلوه کند، خوف و رجا رجحان بر هم پیدا نکنند.